

یاد

**درویشیان آبروی زمانه ما بود**

اکبر معصوم‌بیگی

- درویشیان سوپرستار هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و روزنامه‌های رنگین، میهمان این برنامه و آن برنامه رادیو و تلویزیونی نبود. عکس و تفصیلات او را روی کمتر مجله‌ای می‌دیدید. چون شیرین نبود. در برابر سُرّ و پلیدی و ستم تلخ بود. رَقوم بود. این بود که نمی‌توانست «سلبرتی» رسانه‌های جریان‌های جورواجور باشد. تا خودش را بشناسد سر از زندان و بند و شکنجه درآورد. همه زندگی‌اش در پهنه فرهنگ و پیکار برای آزادی و برابری گذشت. چنان‌که خود در جایی گفته است «چریک مسلّح نبودم، چریک فرهنگی بودم.» سکوت نمی‌توانست. با مماشات و پیشت‌هم‌اندازی بیگانه بود. پیوسته در تکاپوی آزادی بود. صراحت لهجه‌اش گاه تا اعماق می‌سوزاند. اما فقط تلخ نبود. راستی که مصداق بارز نام مستعاری بود که در دهه پنجاه، پس از یک دوره کوتاه راه‌ای از بند، برای برهیز از تیغ سانسور بر خود نهاد: لطیف تلخستانی. و نرم و نازک و خاضع و خاک راه در برابر بی چیزان و به‌زمین‌افتادگان و محرومان، و «تلخ» و گریزان و نفور از قدرت، هر قدرتی. در سلامت که سهل است، حتی در بستر بیماری در برابر صاحبان قدرت و ثروت تیغ آخته بر کف داشت. از بهره‌کشان و مفت‌خواران و کاخ‌سازان به جان نفرت داشت. چند سال پیش که برای جوکرگردن حاشیه‌ای فرهنگی برای مناسبتی غیرفرهنگی و چه‌بسا ضدّفرهنگی از او هم دعوت کردند که به کیش برود، هراسان و آشفته و خشمگین به تهران آمد که: «چطور جرئت کرده‌اند از همجو منی برای چنان جایی دعوت کنند؟» و چند خطی خطاب به مردم رقم زد که، بی‌گمان به عنوان سند رانثت روشنفکری متعهد و آزادی‌خواه در تاریخ این سرزمین ماندگار است. علی‌اشرف درویشیان در روزگار آبرویاخته‌ما آبروی زمانه ما بود.

رویداد

**در سوگِ درویشیان**

- شرق:** در پی درگذشت علی‌اشرف درویشیان، نویسنده معاصر اهالی فرهنگ در نوشتار یا گفتاری به سوگ او نشستند. محمود دولت‌آبادی، نویسنده معاصر و از همسران درویشیان از نخستین کسانی بود که بر مرگ این نویسنده واکنش نشان داد. او در نوشته‌ای کوتاه در «ایسنا» درویشیان را «نویسنده مردمان تهیدست و نکبت‌زده لایه‌های ناپیدای جامعه» خواند - او را «بیمار یک مرضی باستانی در سرزمین ما ایران» دانست و در «شرق» نیز از روزگار درویشیان سخن گفت. شمس لنگرودی شاعر و جمال میرصادقی نیز در سوگِ این نویسنده بزرگ از او و دغدغه‌هایش گفتند. درویشیان در ۷۶ سالگی زندگی را بدرود گفت و عاقبت این سالیان پرثمر میراث او بود و مرگی که به‌روایت شمس لنگرودی در ایسنا، به زندگی معنا می‌بخشد، و درعین‌حال بی‌معنابودن زندگی را آشکار می‌کند. و مرگ، آن نیروی دوگانه است. او درویشیان را نویسنده‌ای دانست که در روزگار جوانی او و نسل او از عوامل شور زندگی و نوشته‌هایش جریانی انرژی‌بخش برای پُرکردن خلاهای زندگی بی‌شاط‌تهی از معنا بود. میرصادقی نیز درویشیان را «نویسنده بافضیلت» خواند و نوشت: «آنچه که در کار درویشیان مهم است و به آثار او فضیلت می‌دهد این است که او خواندگانش را انتخاب می‌کرد. برعکس ما که می‌نویسیم و خوانندگان می‌آیند کتاب ما را انتخاب می‌کنند.» مدیر جلیزه مهران ادب نیز تسلیتی را در اختیار رسانه‌ها گذاشت که در بخشی از آن آمده است: «بی‌تردید ادبیات ایران یکی از چهره‌های شجاع، شریف و خستگی‌ناپذیر خود را از دست داد، انسان بزرگی که هرچند بیماری سختی در یک دهه اخیر ت و را رنجور و ناتوان کرده بود اما وجودش همواره مایه دلگرمی و امید نویسندگان بود. نخستین کتاب درویشیان مجموعه‌داستان از این ولایت، که در دهه چهل منتشر شد حضور نویسنده‌ای توانا را نوید داد که از غم‌ها و رنج‌های انسانی برمی‌آشفّت و در مقابل کج‌رویی‌ها سکوت نمی‌کرد، درویشیان از سرسخت‌ترین مخالفان سانسور در ایران بود و سخنان او در مراسم اهدای جایزه مهران ادب (فرهنگسرای ارسباران - آذرماه ۱۳۸۶) در اوج بیماری‌اش و درحالی‌که به روی صندلی چرخدار نشسته بود هرگز از یاد اهالی فرهنگ نخواهد رفت.» از مقامات رسمی حوزه فرهنگ هنوز واکنش رسمی و درخوری به مرگ این نویسنده بزرگ نشان داده نشده است. اما سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد در صفحه توئیترش بدون بردن نامی از علی‌اشرف درویشیان نوشت: «آشوران» و «از این ولایت» را در ۱۲ - ۱۳ سالگی خواندم، تلخی فقر را به کامم چشانَد. داستان- خاطره‌هایی که تکرار می‌شود.

**شیمّا بهره‌مند:** سوم شهریور هزاروسیصدویست-چهارم آبان هزاروسیصدونودوشش. در میانه این دو تاریخ علی‌اشرف درویشیان، نویسنده معاصر و راوی سال‌های آبری و سلول ۱۸ و آشسوران و تلخستان، زیست و قریب‌به نیم‌قرن آن را به روایت روزگار مردمان فرودست خطه غرب پرداخت. او با نوشتن نخستین داستان‌هایش «از این ولایت» در سال‌های نخست دهه پنجاه، دستگیر شد و به زندان افتاد و بعد از این در کرمانشاه و تهران چند بار دیگر در بند شد و از معلمی برکنار، تااینکه همزمان با انقلاب اسلامی با دیگر زندانیان سیاسی آزاد شد و به‌قول خودش «مردم آزادشان کردند». درویشیان در خانواده‌ای تهی‌دست کارگری در کرمانشاه به‌دینا آمد. از پنج‌سالگی همراه پدرش به آهنگری می‌رفت، زمانی که هنوز پایش به پدال نمی‌رسید و پدر آجر می‌گذاشت زیر پایش تا به دم برسد. بعد که مغازه پدرش از دست رفت، شاگردبنا شد، «سخت‌ترین شغل دنیا». می‌نشست زیر آفتاب خشت می‌زد و خشت‌ها پر از تیغ بوته‌های بیابان بود و تمام دست‌هایش را زخم می‌کرد. این‌ها روایت درویشیان از روزگار کودکی‌اش است و بعد هم که از این زندان به آن زندان و اخراج از معلمی... علی‌اشرف درویشیان یکی از آخرین نویسندگان نسلی بود که به «تعهد ادبیات» باور داشت و داستان‌هایش در شمار ادبیات سیاسی یا اجتماعی بود و ژانر آن هم «رنالیسم اجتماعی». اما مهم‌تر از این دسته‌بندی‌ها طرز زیست درویشیان بود که در روزگار ما دیگر از سکه افتاده است. نویسنده‌ای متعهد که ادبیات را امکانی برای مبارزه و تغییر می‌دانست و در تمام دوران کاری‌اش زندگی و روزگار پُرفلکت مردم فرودست خطه‌ای از کشور را تصویر کرد و تا به آخر از باورهایش دست نکشید. درویشیان نویسنده‌ای بود که به مُد روز کاری نداشت. در دورانی که او نوشتن آغاز کرد رنالیسم اجتماعی و نوشتن از رنج‌های فرودستان و آنان که صдаپی در گفتمان غالب نداشتند، ضرورتی جهانی بود و او نیز مهردیف با دیگر نویسنده‌اروشنفکران به این کار پرداخت. درویشیان در تمام عمر مستقل ماند و از هیچ نهاد و دارودسته‌ای چشمداشتی نداشت که هیچ، انتخاب او برکنارماندن

از مُداها و منفعتی بود که هرازگاهی در دوران گشودگی‌های اندک سیاسی و فرهنگی پیشکش می‌شد ازسوی کسانی که در همین اثنا جایی برای خود در نهادهای رسمی می‌یافتند و در عین حال سودای آن داشتند که خود را در نسبت با جریان روشنفکری نیز تعریف کنند و از این نمِ نپز کلاهی نصیب ببرند.



عکس: امیر - پیر - پیر

## علی‌اشرف درویشیان، نویسنده معاصر در گذشت «علی‌اشرف» جاودانه شد \*

درویشیان اما اهل نشستن بر سر خوان نعمتی نبود که او را از رسالتی که خود برای خودش تعریف کرده بود، دور کند. بگذریم.

علی‌اشرف درویشیان، نویسنده متعهد ادبیات ایران با داستان‌های نخست خود «از این ولایت» چاپ خرداد ۱۳۵۲، «آشوران» چاپ ۱۳۵۵ که بار

## او هنوز جوان بود

گرامشی در نامه‌ای به تاریخ ژانویه ۱۹۳۲ که از زندان برای تاتیانا، خواهر همسرش، نوشت موسولینی را با ژوپیتر - خدای خدایان- مقایسه می‌کند و می‌گوید تلنیک موسولینی برای سرکوب مخالفان خود پیشرفته‌تر از تکنیک ژوپیتر است، زیرا می‌کوشد مخالفان را نه به پرومته تراژیک بلکه به گالیور مضحک تبدیل کند. می‌نویسد: «[اینجا در زندان] وقتی انبوه چیزهای حقیر و بیش‌یافتاده ذهن تو را به خود مشغول می‌کنند و مدام اعصاب را خُرد می‌کنند، دچار هذیان صغر (میکرومانی) می‌شوی. از سوی دیگر، می‌دانی چه چیزی دارد اتفاق می‌افتد: پرومته‌ای که با تمام خدایان المپ مبارزه می‌کرد برای ما یک تیتان تراژیک است؛ اما گالیور اسیر لی‌پوت‌ها اسباب خنده ماست. پرومته نیز اسباب خنده ما می‌شد اگر به‌جای آن‌که عقاب جگرش را هر روز لت‌وپار کند مورچه‌ها گازش می‌گرفتند. ژوپیتر در روزگار خویش زی‌باداموش نبود؛ در آن زمان تکنیک خلاصی از دست مخالفان هنوز چندان پیشرفت نکرده بود.» گرامشی حتی پیش از سال ۱۹۳۲ به این شناخت از شیوه سرکوب رژیم موسولینی رسیده بود. او در دسامبر ۱۹۲۹ در نامه‌ای از زندان به کارلو - برادرش- همین مضمون را بیان می‌کند و می‌نویسد: «در [اینجا] حتی نمی‌توانی بین یک روز مثل شیر زندگی‌کردن و صدسال مثل گوسفند زندگی‌کردن یکی را انتخاب کنی. حتی یک دقیقه هم نمی‌توانی مثل شیر زندگی کنی؛ سهل است، سال‌ها چون چیزی به‌مراتب پست‌تر از گوسفند زندگی می‌کنی و خودت هم می‌دانی که مجبوری چنین زندگی کنی. پرومته‌ای را مجسم کن که به‌جای آن‌که عقاب به او حمله کند به محاصره آن‌گل‌های طفیلی درآمده است.» گرامشی در نامه دیگری به خواهر همسرش به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۳۱ می‌نویسد: «امروز که این نامه را برایت می‌نویسم دقیقاً پنجمین سالروز زندانی شدنم است. پنج سال از عمر یک انسان مدت کمی نیست، به‌ویژه اگر جزء خلاق‌ترین و مهم‌ترین سال‌های زندگی آن انسان باشد... به‌نظر می‌آید آنچه در این مدت از دست داده‌ام با دورهٔ معینی از زندگی جسمانی من یعنی بیماری‌ام در زندان منطبق باشد. بیماری‌ای که از سه ماه پیش سرغام آمده آشکارا سرازار دوره‌ای است که در آن زندگی‌ام در زندان سخت‌تر خواهد شد، شرایط سختی که همواره و

## راوی فرودستان به اسطوره صمد پیوست

«ادبیات کودکان» به کانال «ویراست» منتقل می‌کنم؛ و بعد برای خبرنگار لی‌زا، که دعوت‌نامه بازدید از غرفه خبرگزاری انجمن کتابداران را برایم فرستاده، می‌فرستم. اولین خبرگزاری که خبر را بازتاب می‌دهد. در همین حین محمدهادی محمدی تماس می‌گیرد، می‌گوید: «شهرام مطمئن خبر درسته؟»، می‌گویم: «چک می‌کنم؛» به آقا منصور تلفن می‌زنم. می‌گوید: «متأسفانه درست است.»

۱. خبر را خیلی زود می‌شنوم؛ همشهری‌مان بهروز نامداری، پزشک انسان‌دوست و رفیق‌نواز، که از زمان دل‌کندن از کرمانشاه و اقامت در کرج بار غار درویشیان و پزشک دائمی علی‌اشرف شده بود، خبر درگذشت راوی رنج‌های فرودستان را به آقا منصور یاقوتی دوست و نویسنده پیشکسوت کرمانشاهی داده بود؛ او هم با نوشته‌ای کوتاه «بانگه واز/ بانگ آواز» کرده که «علی‌اشرف درویشیان» هم به خاک پیوست، علت: نارادگی ریوی. دوست مشترک‌مان، بهروز نامداری یک ساعت پیش خبر داد. به همین کوتاهی؛ و می‌دانیم که فاصله بین مرگ و زندگی، به‌مراتب از این هم کوتاه‌تر است؛ نفسی که فرو می‌رود، چون بر نیاید، یعنی ختم زندگی! هنوز حیران خیرم، که می‌بینم کانال «ادبیات کودکان» عین خبر را درج کرده است؛ قدم از قدم نمی‌توانم بردارم؛ می‌خواستم کمک‌م آماده بشوم که بروم نگو‌داشتم حسن اصغری؛ لحظه‌ای تصمیم می‌گیرم که به اصغری تلفن بزنم و بگویم «عذر می‌خواهم دل و دماغ آم‌ن ندارم» و حال‌وحکایت را بازگو کنم؛ دلم نمی‌آید، با خودم می‌گویم «لا‌بد او حالا از کرج راه افتاده، درست نیست که برانمه‌اش را به هم بریزم»؛ می‌دانم که چقدر دلبسته درویشیان‌ام. کمی به خودم می‌آیم؛ خبر را از کانال



شهرام اقبال‌زاده

۱. خبر را خیلی زود می‌شنوم؛ همشهری‌مان بهروز نامداری، پزشک انسان‌دوست و رفیق‌نواز، که از زمان دل‌کندن از کرمانشاه و اقامت در کرج بار غار درویشیان و پزشک دائمی علی‌اشرف شده بود، خبر درگذشت راوی رنج‌های فرودستان را به آقا منصور یاقوتی دوست و نویسنده پیشکسوت کرمانشاهی داده بود؛ او هم با نوشته‌ای کوتاه «بانگه واز/ بانگ آواز» کرده که «علی‌اشرف درویشیان» هم به خاک پیوست، علت: نارادگی ریوی. دوست مشترک‌مان، بهروز نامداری یک ساعت پیش خبر داد. به همین کوتاهی؛ و می‌دانیم که فاصله بین مرگ و زندگی، به‌مراتب از این هم کوتاه‌تر است؛ نفسی که فرو می‌رود، چون بر نیاید، یعنی ختم زندگی! هنوز حیران خیرم، که می‌بینم کانال «ادبیات کودکان» عین خبر را درج کرده است؛ قدم از قدم نمی‌توانم بردارم؛ می‌خواستم کمک‌م آماده بشوم که بروم نگو‌داشتم حسن اصغری؛ لحظه‌ای تصمیم می‌گیرم که به اصغری تلفن بزنم و بگویم «عذر می‌خواهم دل و دماغ آم‌ن ندارم» و حال‌وحکایت را بازگو کنم؛ دلم نمی‌آید، با خودم می‌گویم «لا‌بد او حالا از کرج راه افتاده، درست نیست که برانمه‌اش را به هم بریزم»؛ می‌دانم که چقدر دلبسته درویشیان‌ام. کمی به خودم می‌آیم؛ خبر را از کانال

## ادبیات

نخست با نام مستعار او، لطیف تلخستانی چاپ شد، خود را به‌عنوان نویسنده‌ای متعهد و در قالب ادبیات سیاسی شناساند. «همراه آهنگ‌های بابام»، «سلول ۱۸»، «کتاب بیستون»، «فصل نان»، «درشتی»، رمان بلند و دوجلدی«سال‌های آبری» ازجمله آثار داستانی مطرح اوست. درویشیان هم‌چنین در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نیز آثار درخوری دارد: «روزنامه دیواری مدرسه ما»، «کی برمی‌گدی داداش جان؟»، «ابر سه هزار چشم»، «قصه‌های آن سال‌ها» برخی از آثار او در این حوزه است. درویشیان هم‌چنین در حوزه نقد و پژوهش نیز آثار قابل‌ملمی دارد و شاید از بهترین‌های او در این زمینه «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران»، «فرهنگ کردی کرمانشاهی: کردی - فارسی» است که روایت گردآوری این متل‌ها و افسانه‌ها هیچ کم از داستان‌های او ندارد. درویشیان درباره نویسنده سلف خود صمد بهرنگی نیز دو کتاب درآورده است: «صمد جاودانه شد» و «یادمان صمد بهرنگی». او هم‌چنین مجموعه مقالاتی نیز دارد که آخرین آن‌ها کتابی است با عنوان «دانه و پیمانه» که همراه رضا خدایی (مهابادی) اخیرا منتشر شده است و شامل نقدونظراتی است درباره رمان‌ها و داستان کوتاه‌های ایرانی و خارجی که عمدتا در دهه هفتاد در مجلاتی چون «آدینه» و «کارنامه» و «کلک» به‌چاپ رسیده‌اند. تمام این نقدها و انتخاب آثار برای نوشتن نقد و نظر نیز هم‌چون دیگر آثار درویشیان از داستان تا پژوهش‌ها و نقدها رویکردی سیاسی و اجتماعی دارد. او چندی پیش در یکی از آخرین گفت‌وگوهایش با عنوان «مثل خارشپتی در مشت» گفت که «به خیلی از رؤیاهایمان نرسیدیم» اما معتقد بود راهی جز این نداشتیم. اگر هزارسال بعد هم بمیرم و باز در آن شرایط زنده شوم همان کارها را خواهم کرد» و ایین پایبندی به ایده‌ها شاید، بارزترین خصیصه او بود.

مراسم بدرقه این نویسنده فقید روز دوشنبه از منزل ایشان واقع در کرج برگزار می‌شود و جزئیات مراسم خاکسپاری و یادبود ایشان نیز متعاقبا اعلام خواهد شد.

**✽ برگرفته از عنوان «صمدجاودانه شد» اثر علی‌اشرف درویشیان**

به‌تدریج توان جسمی‌ام را تحلیل خواهد برد.»

اما در اینجا نمی‌خواهم از جس‌کشیدن درویشیان سخن بگویم؛ می‌خواهم از تجربه او در مورد نوشتن در زیر تیغ سانسور سخن بگویم. او در همان گفت‌وگو می‌گوید: «چنین دولت‌هایی از کتاب و مطالعه و آگاه‌شدن مردم می‌ترسند. به اعمال سانسور می‌پردازند. و بر سر راه نویسندگان سنگ می‌اندازند و مانع می‌تراشند. نویسنده در چنان جوامعی نمی‌تواند نگاه همه‌جانبه‌ای به زندگی داشته باشد. نگاهش یک‌بعدی است و در ضمن گاه امر ادبی را فدای رساندن پیام و دادن آگاهی اجتماعی می‌کند. در چنین جامعه‌ای وظیفه مطبوعات که اغلب زیر سانسور هستند نیز به‌عهده نویسنده است. سانسور جلوی خلاقیت او را می‌گیرد و نگاه انسان را به زندگی محدود می‌کند.» همین تجربه بود که چهل سال پیش (در رژیم پیشین) باقر مؤمنی در شب‌های شعری که به همت کانون نویسندگان ایران برگزار شد آن را «جوانمرگی هنر و هنرمند» نامید.

درویشیان بر اساس تجربه‌اش از نوشتن در زیر سانسور می‌گوید سانسور نویسنده را وامی‌دارد که امر ادبی را فدای رساندن پیام و دادن آگاهی اجتماعی کند و نیز با تبدیل نویسنده به گزارشگر جلوی خلاقیت او را می‌گیرد و نگاهش را به زندگی محدود و یک‌بعدی می‌کند، تجربه‌ای که به‌راستی اصیل و راستین و درس‌آموز است. اما اکنون یازده سال پس از واقعه سکه مغزی درویشیان و بیماری فرساینده او - بیماری‌یی که تمام بار سنگینش در این سال‌ها بر دوش همسر فداکار و صبور او بود - و درنهایت پس از مرگ دردناک و تأسف‌انگیز او می‌توان گفت که بلایی که سانسور بر سر نویسنده می‌آورد بسی هولناک‌تر از آن است که درویشیان خود می‌پنداشت. سانسور به معنای واقعی کلمه مغز نویسنده را از کار می‌اندازد و سرانجام او را می‌کشد.

آنتونیو گرامشی می‌توانست چند سرورگردن بلندتر از آن باشد که بود، چنانچه یازده سال از عمر خود را در زندان موسولینی سپری نمی‌کرد. علی‌اشرف درویشیان نیز ممکن بود بسی بیش از آن‌که قد کشیده بود قد بکشد، اگر سانسور او را از پا نمی‌انداخت.

نگاه

**زخم‌های این ولایت**

- آشنایی من با علی‌اشرف درویشیان در تهران و از انتشارات شبگیر آغاز شد. انتشارات شبگیر نزدیکی میدان بهارستان و در یک پاساژ بود. من مجموعه‌داستان «زخم» را برای چاپ به این انتشارات برده بودم و ناشر کتابم را به آقای باقر مومنی داد که کتاب‌ها را می‌خواند. انتشارات شبگیر شعبه دیگری داشت به نام «صدای معاصر» تا اگر جلوی انتشار کتابی را در نشر شبگیر گرفتند آن را در صدای معاصر به چاپ برسانند و درویشیان «از این ولایت»‌اش را برای انتشار به آتجا داده بود. انتشار «زخم» و «از این ولایت» هم‌زمان شد و در همان‌جا بود، سال ۱۳۵۰، که ما همدیگر را ملاقات کردیم و این ملاقات منجر به دوستی ما شد. من در آن سال‌ها در یکی از مناطق پیرامونی کرمانشاه معلم بودم. درویشیان در زمستان‌های سخت آن سال‌ها که برف تا کمر می‌رسید با یک دوربین به روستایی که محل تدریس من بود می‌آمد تا بازی‌ها، نمایش‌نامه‌ها و افسانه‌های مردم را گردآوری کند. مردم روستا می‌آمدند و نمایش اجرا می‌کردند. درویشیان هم اجرا‌ها را ضبط می‌کرد. بیشتر آنچه در نخستین کتاب «افسانه‌ها و متل‌های کردی» آمده، مربوط به بازی‌های همان روستاست. برای گردآوری افسانه‌ها هم من همراه درویشیان روستا به روستا، کوه به کوه و ده به ده رفتم و او افسانه‌ها را جمع‌آوری کرد. برای گردآوری این کتاب واقعا زحمت کشید و هنوز هم این اثر اهمیت دارد. کتاب بعدی درویشیان، «آشسوران» بود. او با دو کتاب «از این ولایت» و «آشسوران» درخشد و با اقبالی گسترده مواجه شد. سال ۱۳۵۴ من در روستاستان میدان معلم بودم و آنجا شنیدم که درویشیان دستگیر شده است. درویشیان به زندان رفت و در سال ۵۷ همراه با آخرین گروه‌های سیاسی آزاد شد.

پدیده تعهد ادبیات به اقشار فرودست که خصیصه آثار درویشیان بود، آن روزها پدیده‌ای جهانی بود. ما «پایرهنه‌ها» را داشتیم با ترجمه احمد شاملو و در ادبیات روسیه هم از لئون تولستوی تا داستایوفسکی و چخوف همه در زمره این نوع ادبیات قرار داشتند. در فرانسه هم بالزاک، پدر رنالیسم بود و رومن رولان و جان اشتاین‌بک آمریکا و دیگر جا‌ها. اما اینکه این روزها این‌طرف و آن‌طرف می‌شنویم که دوران این نوع ادبیات تمام شده باید پرسید چه چیزی جای آن را گرفته است؟ ادبیات مقابل ادبیات متعهد در سطح جهانی چه جایگاهی دارد؟ قصد انکار نوعی از ادبیات را ندارم، اما این شاخه ادبی که جوانه زده است، می‌خواهند با حذف جریانی دیگر خود را معرفی کنند و هنوز نتوانسته پایگاه محکمی پیدا کند. در مورد آثار درویشیان که به نوع ادبیات متعهد جای می‌گیرد، هنوز نقد و بررسی جدی صورت نگرفته است. البته مطالبی درباره داستان‌های او نوشته شده است که بیشتر گزارش‌هایی بودند از آثار او نه بیشتر. و جای نقد جدی آثار او خالی است.

ادامه از صفحه اول

**پایان یک زندگی غم‌انگیز**

من معتمد تمام آثار ادبی رنالیستی است؛ برای اینکه همه آن‌ها با آدمیزاد، با محیط ارتباط دارد. حتی انتزاعی‌ترین نویسنده‌ها، ساموئل بکت از نظر من از رنالیست‌ترین نویسندگان تاریخ است. بنابراین اجازه بدهید من تعریف خودم را از رنالیسم داشته باشم و بگویم علی‌اشرف درویشیان هم در حوزه کاری خودش با صراحت از مردمی نوشت که آرزومند بود شرایط بهتری پیدا کنند. علی‌اشرف به‌خوبی می‌خواست ادامه صمد بهرنگی باشد و این‌گونه نویسندگان از «هنر» مُراد خاصی دارند. معتقدند هنر می‌بایست جای چیزی را عوض کند و طوری هم عوض کند که آن تغییر دیده شود. البته من چنین اعتقادی ندارم و نداشت‌هام. در سال ۱۳۵۱ در دانشگاه تهران سخنرانی داشتم و در آن به‌تفصیل نقطه‌نظراتم را گفتم‌ام. بنابراین تمام نویسندگان رنالیست هستند و به‌اعتباری اجتماعی هستند. این تمایزگذاشتن بین نویسندگان خط‌کشی غیرلازم است. دوستان دیگر ما مثل بهرام صادقی، هوشنگ گلشیری و دیگران هم رنالیست‌اند و هیچ نوشته‌های نیست است که از «واقعیت» نباشد، به این اعتبار که خودش واقعی است. مسائل واقعی‌اند، محیط و روابط واقعی‌اند و بیان توفیر می‌کند که باید چنین باشد. علی‌اشرف درویشیان ادامه صدوده، بیست سال ادبیات اجتماعی ما بود که گرایش تغییر داشت. ایشان تا زنده بود از کوششی که به آن باور داشت دریغ نکرد و مهم‌ترین کار او در این زمینه گردآوری افسانه‌های کردی است که کاری بس مهم بود و من این کتاب را بسیار به‌یاد می‌آورم و اهمیت بسیاری برای آن قائلم. خداوند بیامرزدش. امیدوارم جامعه ایران و هرآن‌کس که دلبستی به این جامعه دارد، قدر او را بداند.